

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شنبه ۱۳/۱۰/۹۹

جلسه ۶۲۷

کلام در این بود که مرحوم آخوند می فرماید: «هل الخطابات الشفاهية مثل يا أيها المؤمنون تختص بالحاضر مجلس التخاطب أو تعم غيره من الغائبين بل المعدومين. فيه خلاف».

فرمایش ایشان مشتمل بر سه مطلب است. ۱- طرح محل نزاع ۲- بیان دلیل قول بالاخصاص ۳- بیان حق در مقام.

مطلب اول: مرحوم آخوند می فرماید: آن چه ممکن است در مقام محل نزاع باشد یکی از این سه امور است. امر اول: اگر خطابی مشتمل بر تکلیف باشد آیا تکلیف به معدوم صحیح است کما اینکه به موجود صحیح است یا آن که تکلیف به معدوم محال است و چون کلام مشتمل بر تکلیف است معدومین را شامل نمی شود. امر دوم: چون این کلام مشتمل بر خطاب است آیا خطاب به غائبین فضلاً عن المعدومین صحیح است یا صحیح نیست؟ اگر گفتیم خطاب، غائبین از مجلس تخاطب را شامل نمی شود و کیف بالمعدومین، در این صورت این کلامی که مشتمل بر خطاب است غائبین و معدومین را شامل نمی شود. امر سوم: آیا این الفاظی که عقیب ادات خطاب می آیند مثل «الذین آمنوا» در «یا ایها الذین آمنوا» غائبین را شامل می شوند بلکه معدومین را نیز شامل می شود یا آنکه به قرینه آن ادات این، مختص به مخاطبین است.

ان قلت: فرق بین امر ثانی و امر ثالث در چیست؟ قلت: در امر ثانی بحث ما بحث عقلی است و اینکه آیا عقلاً خطاب به غائب و معدوم صحیح است یا صحیح نیست اما در امر ثالث فرض کردیم خطاب به غائب و معدوم صحیح است ولیکن این ادات، وضع شده اند و قرینه هستند برای خطاب به حاضر یا ظهور انصرافی دارد برای خطاب به حاضر یا اینکه ممکن است بگوییم خطاب عقلاً به غائب ممکن نیست ولی این ادات برای خطاب ایقاعی انشائی است و برای خطاب حقیقی نیست لذا آنی که عقیب این ادات است به عموم خود باقی است پس نزاع در امر ثالث ربطی به

نزاع در امر ثالثی ندارد. البته آن نزاع اولی و دومی یک نزاع مستقلی نیست و اصلاً آن به درد فقیه نمی خورد. آن امری که برای فقیه ارزش دارد نزاع امر ثالث است و لکن ممکن است منشأ نزاع در امر سوم آن امر اول باشد مثلاً ممکن است یک فقیهی بفرماید «یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة» فقط موجودین را شامل می شود زیرا تکلیف عقلاً به معدوم محال است. اینکه تکلیف عقلاً به معدوم محال است قرینه و وجه است برای اینکه یا ایها الذین آمنوا عموم ندارد یا آنکه ممکن است وجه اشکال در عموم یا ایها الذین آمنوا آن امر دوم باشد یعنی به ما اینکه خطاب به معدوم عقلاً محال است اطلاق این خطاب، غائب و معدوم را شامل نمی شود. حال این خیلی مهم نیست و ارزش فقهی ندارد.

مطلب دوم: مرحوم آخوند می فرماید: اگر مراد از این بعث و زجر و این تعلق تکلیف، بعث و زجر حقیقی باشد در این صورت قطعاً تعلق آن به معدوم محال است زیرا به نظر این ایشان طلب دو قسم است یکی طلب حقیقی و دیگری طلب انشائی. طلب حقیقی همان اراده حقیقی است و طلب انشائی همان اراده انشائی است و فرقی نمی کند. اینکه معتزله فکر کرده اند که طلب غیر از اراده هست به جهت این است طلب وقتی بدون قرینه استعمال می شود به طلب انشائی منصرف است و اراده به اراده حقیقی انصراف دارد. اینها اراده فعلی را با طلب انشائی سنجیده اند. خوب معلوم است که اراده فعلی با طلب انشائی عقلاً دو چیز است و کسی شبهه ندارد. آخوند ره می فرماید: اینکه ما می گوئیم طلب عین اراده است یعنی طلب حقیقی عین اراده حقیقی و طلب انشائی عین اراده انشائی است.

بعد مرحوم آخوند می فرماید: علی هذا الاساس وقتی شارع می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة»، اگر مقصود شما از اینکه طلب به معدوم تعلق می گیرد این باشد که بعث و زجر فعلی به معدوم تعلق می گیرد خوب این عقلاً محال است زیرا بعث و زجر فعلی همان اراده است و اراده از مراد منفک نمی شود و بعث بدون انبعاث نمی شود. الآن که معدوم منبعث نمی شود. جایی که

انبعاث عقلا محال است بعث عقلا محال می شود پس در ما نحن فیه معنی ندارد که بگوییم تکلیف به معدوم تعلق می گیرد. مراد از تکلیف اگر بعث و زجر فعلی باشد بالبداهه باطل است. اما اگر مراد از تکلیف طلب انشائی باشد خب بعث انشائی به غائب تعلق می گیرد بلکه به معدوم تعلق می گیرد زیرا حقیقت انشاء اعتبار است و حقیقت اعتبار فرض است و فرض محال که محال نیست. شما الآن می توانید اجتماع نقیضین در خارج را فرض کنید خب آیا فرض احتمال نقیضین عقلاً محال است؟! همان طور که عقلاً فرض اجتماع نقیضین محال نیست فرض اینکه طلب را اعتبار کند و ابراز نماید نیز محال نیست.

ان قلت: انشاء به مسلک آخوند ره اعتبار نیست. انشاء به مسلک ایشان یعنی استعمال لفظ در معنی به قصد ایجاد آن معنی در خارج. وقتی کسی می گوید: «اضرب» این هیت را در وجوب و در طلب استعمال می کند به قصد ایجاد این طلب در خارج. قلت: به قصد ایجاد این طلب در خارج یعنی چه؟ چرا وقتی این، «اضرب» می گوید در خارج طلب ایجاد می شود؟ مگر اضرب کارخانه است تا از آن چیزی در آید؟ عرض کردیم در واقع لب این مطلب این است که عقلاء گفته اند وقتی کسی «اضرب» بگوید و آن را به قصد ایجاد طلب در معنای طلب استعمال کند ما اعتبار طلب می کنیم. پس حقیقت آن یک امر اعتباری است ولی اعتبار عقلاء یک قیدی دارد و آن این است که باید آن لفظ را استعمال کنید. ما در جای خودش نسبت به اشکال مرحوم آقای خوئی که می فرماید: «مبنای مشهور یعنی اینکه انشاء از باب ایجاد است غلط می باشد» گفته ایم که این اشکال صحیح نیست و حرف مشهور یک حرف پاکیزه ای است و آن به این معنایی که عرض کردیم هست و اشکالات ایشان وارد نیست.

بعد آخوند ره می فرماید: پس تکلیف انشائی عقلاً اشکال ندارد. حال اگر به نحو قضیه حقیقه تکلیف نماید این تکلیف در حق موجودین فعلی می شود اما زمانی در حق معدومین فعلی می شود که آنها موجود شوند و سایر شرایط تکلیف نیز محقق گردد. خب این اشکال ندارد لا یقال که این لغو است لانا نقول لغو نیست زیرا وقتی می فرماید: «لَلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ

إِلَيْهِ سَبِيلًا» بدین معناست که هر وقت و هر زمانی که شخصی موجود شد تکلیف در حق او فعلی می شود و احتیاجی به انشاء مجزا نیست. خلاصه به تدریج مکلف ها موجود می شوند و بالغ می شوند، اگر قرار باشد که برای هر کدام انشاء نماید مثلاً ده هزار ملک فقط مشغول انشاء باشند. البته در خداوند سبحان این حرف ها معنی ندارد اما در موالی عرفی شاید امکان نداشته باشد زیرا ممکن است هر لحظه حواسش نباشد تا بخواهد تکلیف را به آن ابلاغ نماید. از این جمله ای که عرض کردیم معلوم شد که اگر نزاع در امر اولی باشد - یعنی تعلق تکلیف به معدوم محال است - دیگر نزاع مختص به خطابات نیست و آن جاهایی که کلام مشتمل بر خطاب نباشد نیز باز همین اشکال می آید مثل «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»

بعد مرحوم آخوند می فرماید: این در صورتی است که انشاء مطلق باشد و فعلیت، مقید به زمان تحقق مکلف و اجتماع شرائط باشد اما اگر خود انشاء نیز مقید بود دیگر قطعاً هیچ اشکالی ندارد. بعد ایشان تنزیل می کند و می فرماید: مثل وصیت و وقف، وقتی کسی وصیت و وقف می کند نسبت به بطن موجود ملکیت فعلی می شود اما نسبت به بطن معدوم ملکیت فعلی نیست بلکه یک استعداد ملکیتی در این معدوم پیدا می شود تا وقتی موجود شود آن هم مالک شود. این در واقع مثل جعل انشائی است که به مرور زمان وقتی موجود می شود تکلیف در حق آنها فعلی می شود. مرحوم آقای ایروانی و حاج شیخ اصفهانی ره به آخوند ره اشکال کرده اند که اگر مراد از طلب، بعث فعلی باشد چه اشکال دارد که تکلیف معدومین را نیز شامل شود؟! شما می فرمایید: مگر می شود بعث الآن باشد انبعاث بعداً باشد؟ مگر می شود اراده الآن باشد مراد بعداً باشد؟ اراده جزء اخیر علت تامه است، بعث از انبعاث منفک نمی شود.

به این فرمایش اشکال کرده اند که پس شما چطور واجب معلق را پذیرفتید؟ واجب معلق یعنی وجوب فعلی است و اراده الان وجود دارد اما واجب استقبالی است و مراد منفک می باشد. این فرمایش شما با آنچه که در واجب معلق فرمودید تهافت دارد. وقتی به شخص عاجز می توان تکلیف کرد تا در زمانی که قادر شد بیاید و این کار را انجام دهد در حالی که بعث در این حالت

فعلی است اما انبعاث در آینده هست، خب این مطلبی که شما در واجب معلق فرمودید در مقام چه اشکالی دارد؟! به همین جهت فرموده اند که کلام ایشان با آنچه در واجب معلق فرموده است فرق می کند.

ان قلت: در واجب معلق مکلف زنده است و معدوم نیست. شما آن را با جایی که مکلف معدوم است قیاس نکنید. قلت: آقای ایروانی می فرماید: خب این چه فرقی می کند اگر بعث از انبعاث جدا شد دیگر محذوری وجود ندارد.

ممکن است کسی بگوید اگر عقلاً ممکن باشد اراده از مراد منفک شود باز معنی ندارد که کسی به معدوم بگوید این کار را برای من انجام بده. استاد: این را گفته ایم که اتفاقاً این امر، عقلانی است مثلاً کسی که وصیت کند و بگوید به نوه من بگویند که جدت دستور داده که باید طلبه شوی، خب این آیا اراده ندارد؟! این شخص می گوید من اراده دارم که او طلبه شود. لذا تکلیف به معدوم هیچ محذوری ندارد و از این جهت حق با قائلین به اعم است.

امر دوم: امر دوم این بود که خطاب به غائب معقول نیست و کیف به معدوم. خب اینکه خطاب به غائب معقول نیست به چه دلیل؟ چون متکلم خطاب را می خواهد به غیر تفهیم و توجیه کند خب انسانی که معدوم است را چطور می شود به او تفهیم کرد. این اشکالی است که آخوند ره می فرماید.

استاد: فکر نمی کنم که خود آقای آخوند ره به نظائر آن ملتزم شود. به قول آقای خوئی ره کسانی که کتاب می نویسند وقتی در اول کتاب می نگارند که «ایها القارئ العزیز» در حالی که وقتی دارد می نویسد یک قاری هم وجود ندارد. خب این خطاب عقلاً محال است؟! عقلاً نمی شود به این آقا این حرف را زد؟! یا در همان وصیت، وقتی حضرت زهرا سلام الله علیها به امیر المومنین علیه السلام عرض کرد یا علی سلام من را به اولادم تا قیامت برساند. این خطاب به امیر المومنین علیه السلام بود. خب وقتی امیر المومنین علیه السلام می فرماید: حضرت زهرا سلام الله علیها به شما سلام رسانده، این خطاب امیر المومنین چیست؟! ممکن است کسی بگوید این نقض

شما درست نیست زیرا حضرت زهرا سلام الله عليها به امير المومنين عليه السلام خطاب را عرض کرد و ایشان، معدوم نبودند و مولانا امير المومنين سلام الله عليه به مرور زمان به هر کس که خطاب می کند خب او زنده است، کجا دارد که حضرت به غائب و معدوم خطاب کرده باشد؟! عرض می کنیم این حرف درست است و لکن اگر حضرت بنویسد یا بفرماید: مردم بگوئید مولانا امير المومنين عليه السلام طبق وصيت حضرت زهرا سلام الله عليها به تمام شما تا روز قيامت سلام رسانده است، این خطاب به قول آقای خوئی ره به شخصی که معدوم و غافل است قطعاً صحیح است. وللكلام تتمة ان شاء الله فردا.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين